



گفت‌وگو با عصمت مربی، کارآفرینی که با تولید نخ و فرش دستباف برای ۵۰ بانوی سرپرست خانوار اشتغال ایجاد کرده است

گره‌گشایی با تار و پود قالی



یک عصر دخترانه
با رؤیای ایمیل به
آقای وزیر

نخستین
کارآفرین زن
به روایت
مطبوعات



قصه یک عکس و امنیتی که برای دختران و بانوان جان‌ها داد



خون، گوشت و وصیت پشت وصیت. باید تند و تند مجروحان از بیمارستان دزفول تخلیه می‌شدند و به پادگان وحدتی که فرودگاهی نظامی بود می‌رفتند و از آنجا به سرعت به تهران، تبریز، مشهد و اصفهان اعزام می‌شدند. به خاطر دارم خانمی که همسر یکی از پرستاران اعزامی از تهران بود قرار شد همراه همسرش با آمبولانس به پادگان برود. بعدها این عکس در همان حال و هوا گرفته و منتشر شد، تصویری که خودم متوجهش نبودم. شاید اگر آن زمان فضای مجازی وجود داشت ما هر روز صدها تصویر از پرستاران را می‌دیدیم که خواهرانه روی سر مجروحان در حال خدمت‌رسانی بودند.

آن روز روی سربازی از مجروحان که بی‌تابی می‌کرد ایستاده بودم و مدام او را دل‌داری می‌دادم. دلش نمی‌خواست به شهرش برگردد و مادرش او را با آن حال وضعیت ببیند. با هزار مصیبت و توجیه که اینجا جانداریم و در شهر خودش رسیدگی بهتر است متقاعدش کردم اعزام شود.

مثل بچه‌ها اصرار می‌کرد که نرود. دستش قطع شده بود و بی‌قراری زیادی می‌کرد. کم‌سن بود و هنوز ازدواج نکرده بود. عشق به مادرش را کاملاً می‌دیدم. حاضر بود در غربت بماند اما برنگردد. ناچار شدم راضی‌اش کنم. هنوز بعد از سال‌ها به این فکر می‌کنم مادرش وقتی تنها پسرش را دید چه حالی پیدا کرد. اصلاً زنده است یا نه؟ آیا دوباره به جنگ برگشت؟

سال‌ها بعد جنوب را ترک کردم اما خاطراتم هرگز فراموش نشد. دست‌به‌قلم شدم و تصمیم گرفتم بنویسم برای نسلی که باید بداند وقتی از وجب به وجب خاک حرف می‌زنیم دقیقاً چه می‌گوییم.

شاید باور کردنش سخت باشد که چهار دهه از جنگ گذشته است و من هنوز نمی‌توانم چاقو به دست بگیرم و گوشت تکه‌تکه کنم و نمی‌شود چشمم به خون بیفتد و حالم بد نشود، منی که سال‌ها در بیمارستان و جبهه بودم و رفتن آدم‌ها جزوی از زندگی‌ام شده است. حالم به‌ظاهر خوب است اما زخم‌های روح هرگز خوب نشدند. گاهی عفو نمی‌کنند و همه وجودم را می‌گیرند. من در اوایل بیست‌سالگی ام برادر و همسایه و قوم و خویش و هم‌کلاسی را از دست دادم. شاید کسی مانند ما پرستاران و امدادگران نداند که درد چه مفهومی دارد و امنیت تا چه اندازه می‌تواند برای یک کشور اهمیت داشته باشد، مایی که در کمترین زمان، وقتی نه دوربینی بود و نه فضای مجازی، هر روز خاطره‌ای تلخ را ثبت کردیم.

در روزهای اول جنگ من با دست خودم پارچه سفید را روی صورت هم‌کلاسی دوران کودکی و تازه عروسم انداختم. آن لحظه همه سال‌های که با هم گذرانده بودیم از نظرم گذشت، مایی که با هم خندیده و گریه کرده بودیم و عجیب اینکه همه توقع داشتند صبوری کنم.

اما قصه عکسی که ماندگار شد چیزی نبود غیر از همان شب‌های عملیات که در زندگی هر پرستاری می‌تواند بی‌نهایت قاب ثبت کند. به اندازه‌ای مجروح آورده بودند که بخش اورژانس دزفول غوغا و واویلا بود.

سالن‌ها را تقسیم کرده بودیم. مجروحان داخل راهرو خون‌ریزی و درد داشتند. همه‌جا را پر کرده بود.

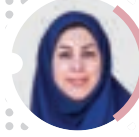
یادم هست یک دنیا درد در سرم می‌چرخید:



شهربانو

شنبه
۱۴ آذر ۱۴۰۱
۱۰ چمادی الاول ۱۴۴۴
شماره ۳۸۷

(۲)



یک عصر دخترانه با رؤیای ایمیل به آقای وزیر

جلسه گفت‌وگوی این هفته در کافه کتاب دخترانه ما در مدرسه، معرفی «هاپر ماس» فیلسوف و جامعه‌شناس مکتب فرانکفورت بود. می‌گویم: بچه‌ها، می‌دانستید هاپر ماس جایزه صلح گرفته است، آن هم از کتاب‌فروشان آلمان؟ همین، خود، جذابیت شروع بحث بود تا دخترها با شور و هیجان، نظرات مخالف و موافق خود را بگویند. می‌گویم: هاپر ماس می‌گوید تصمیم‌های جمعی و عقلانی شهروندان باعث به وجود آمدن دموکراسی مشارکتی می‌شود. همین یک جمله باعث می‌شود دخترها اندازه یک دنیا حرف و نظر داشته باشند. درباره صلح حرف می‌زنند. درباره دموکراسی، درباره خرد جمعی و حتی رؤیاها و آرزوهای خودشان. من دیگر حرفی نمی‌زنم و تنها شنونده هستم. دخترها کتاب‌خوان و هنرمندند. سر پرشوری دارند برای بحث و جدل درباره مسائل روز و خواسته‌ها و مطالبات دختر ایرانی. به حرف‌هایشان گوش می‌دهم و چشم‌های شرقی ایرانی‌شان پر از شور جوانی و غرور و آرزوست. گاهی پر از خشم می‌شوند و زمانی مثل رودی آرام و روان خیال‌پردازی می‌کنند. دوباره حرف می‌زنند و شلوغ می‌کنند و آخر هر اختلاف نظر و یکی‌به‌دو با دوستانشان رفاقت می‌کنند و می‌خندند و خوراکی‌هایشان را قسمت می‌کنند. این بعد زنانه وجودشان را دوست دارم. حمایتگرند. هم‌دردی را خوب بلدند. پرستار و مادرند. همدلی می‌کنند و غم‌خوارند. انگار زن‌ها در ذات خود به صلح و یگانگی با جهان رسیده‌اند. حالا وسط شلوغی کلاس، من هستم که رودخانه شده‌ام. به فکر فرو رفته‌ام و به این نسل جوان گاهی عصیانگر و شعله‌ور فکر می‌کنم. به اینکه چقدر دختران ما تغییر می‌کنند. واقعا این‌ها همان بچه‌های دو سال پیش‌اند که این همه حرف‌ها و نظرات جدی و جدید درباره هستی و زندگی و مسائل اجتماعی دارند؟ در رؤیایم ایمیل می‌زنم به آقای وزیر آموزش و پرورش و تأکید می‌کنم کافه کتاب‌ها را در سراسر مدارس دخترانه اجباری کند و به بچه‌ها کیک و قهوه بدهد. راستی! شمع هم روشن کند، شمع برای دانایی.

بعد بچه‌ها دور هم بنشینند و حرف بزنند و هی تعجب کنیم از این همه تغییر نگرش. به آقای وزیر حتماً درباره سرمایه اجتماعی هم می‌نویسم. می‌نویسم که سرمایه اجتماعی کنش اجتماعی را تسهیل می‌کند. در این شرایط، افراد به هم اعتماد می‌کنند و برای هدفی مشترک جمع می‌شوند. درباره فاصله اجتماعی هم می‌نویسم. رؤیایم را در دخترها بخش شیرین خیالشان است. من هم انگار از این قسمت شیرین ماجرا بدم نمی‌آید. ایمیل زدن به آقای وزیر را ادامه می‌دهم. مثل چارلی چاپلین در عصر جدید خانه‌ای می‌سازم که میوه‌هایش از پنجره اتاق در دسترس باشد. مدرسه‌هایش پر از سرمایه اجتماعی باشد و ما معلم‌ها شنونده خوبی برای تغییرات اجتماعی و افکار جدید باشیم. صدای جیغ مانند زنگ مدرسه همه رؤیایهای شیرین ما را تا چهارشنبه دیگر و صندلی داغ دیگری با خود می‌برد. دختر توی کافه کتاب کلاس مقنعه‌اش کمی سر خورده است. می‌گوید: چه اتفاقی می‌افتد مگر؟ آرام و با لبخند، مقنعه‌اش را جلو می‌کشم و می‌گویم: گیسوی تو پیچیده‌ترین معضل دنیاست! غش غش می‌خندد و می‌گوید: خانم، مفید بود جلسه. ممنون!

می‌خواهم مشاغل خانگی را رونق دهم

ناهید دلشاد را، ۵۰ هنردست‌دوز با ۲۰ هزار هنرجو برای ورود بازار کار آموزش داده است



دورتادور اتاق پر از تولیدات هنری ریز و درشتی است که هریک با رنگ و طرحی خودنمایی می‌کند. سوزن‌دوزی، پته‌دوزی، بلوچی‌دوزی، انواع مدل‌های بافتنی، جعبه‌های جواهردوزی شده، لباس‌های مختلف ایرانی، کوسن‌های گل‌دوزی شده و تابلوهای نقاشی بزرگ و کوچک. انگار اینجا جزیره‌ای از هنرهاست که در یک اتاق جمع شده‌اند. خانم‌ها سوزن‌به‌دست و میل‌به‌کاموا ایستاده‌اند تا نوبتشان شود و ایراد کار خود را بپرسند. یکی کارش تمام شده است. یکی مشغول جواهردوزی است. یکی تابلوهای نقاشی‌اش را آورده است تا ایراد کارهایش را بباید. یکی هم مثل من کناری ایستاده است و از این همه خلاقیت لذت می‌برد، خلاقیتی که با دست‌های زنان هنرمند رقم می‌خورد و جان می‌گیرد. اینجا یکی از اتاق‌های مجتمع امام رضا^(ع) است که ناهید دلشاد را در رنگ و بوی هنرهای دستی را به در و دیوار آن زده است و با آموزش و رفع ایراد از کارهای دستی خانم‌های هنرمند، در پی ترویج فرهنگ و هنر ایرانی است، هنری ریشه‌دار که رنگ و بوی آن از گذشته در خاندان این بانوی هنرمند نیز بوده است.

به دنبال تقویت اشتغال خانگی هستم

به عقیده خیلی‌ها آموزش‌های فنی از آن دست آموزش‌هایی است که باید در کنار یک استاد کار ماهر فوت‌فن را بیاموزی تا بتوانی برای خودت کسب و کاری منحصربه‌فرد یا به قولی سکه راه بیندازی. ناهید دلشاد را با همین نگاه، خود از حدود سی سال پیش وارد عرصه هنر شده است و حالا حدود بیست سال است هنرهای مختلفی را که آموخته است به دیگر علاقه‌مندان به هنر آموزش می‌دهد. «۲۵۰ سال تاریخ پشت سر من است. پدر بزرگ مادری ام اولین خیاط فرنگی دوز در ایران بود که در اروپا آموزش دیده بود. من هم اتفاقی وارد این رشته شدم. قرار بود یا پزشک شوم یا شاعر ولی چون هم‌زمان با شوهرم دانشگاه قبول شدم و باید تهران می‌رفتم، به نفع شوهرم و زندگی ام کنار کشیدم و سراغ طراحی دوخت رفتم. مزون زدم و هم‌زمان در خانه شاگرد آموزش می‌دادم. چون کارم خاص بود مشتری زیاد داشتم. برای همین، به خانم‌ها به شرط کار آموزش می‌دادم. هم کار خودم راه می‌افتاد هم آن‌ها راضی بودند. همیشه به دنبال زنده کردن هنر ایرانی و اسلامی بودم. الان در ۵۵ رشته سوزن‌دوزی را بلدم، در زمینه طراحی لباس صاحب سبک هستم و چندین کتاب در این زمینه دارم.»

سراغ مهندسی معکوس رفتم

خانم دلشاد را تا کنون بیش از ۲۰ هزار هنرجو را تربیت کرده و آموزش داده است، از شاگردان

مدارس فنی و حرفه‌ای و کارودانش گرفته تا زنان خلاق که مشاغل خانگی را برای امرار معاش خود انتخاب کرده‌اند. آموزش‌های او در حوزه‌های مختلف هنر طراحی دوخت بوده است. او در این زمینه صاحب سبک است و از اولین‌های این عرصه به شمار می‌رود. «چون عاشق کارم بودم، به قول امروزی‌ها برای بهتر شدن کارم سراغ مهندسی معکوس رفتم. لباس‌های دست دوم خارجی را می‌خریدم و می‌شکافتم تا ببینم چه فوت فنی را رعایت می‌کنند که لباس‌های خوش‌دوختی دارند. این نکات را یادداشت می‌کردم و در کارم رعایت می‌کردم. برای همین همیشه مشتری داشتم. الان ۱۰۵ رشته سوزن‌دوزی در دنیا هست که من در ۵۵ رشته مهارت دارم و آن‌ها را آموخته‌ام. سفر کرده‌ام، خوانده‌ام، آموزش دیده‌ام و برای رشته‌ای که به آن علاقه دارم هزینه کرده‌ام تا در آن بهترین باشم. الان سعی می‌کنم آموخته‌هایم را به دیگران هم منتقل کنم اما مشکل اساسی که با آن روبه‌رو هستیم آموزش‌های سطحی غیرحرفه‌ای است که در فضای مجازی، رایگان در اختیار هنرجو قرار می‌گیرد و کار او را خراب می‌کند. خیلی‌ها فکر می‌کنند کار را یاد گرفته‌اند. ادعا هم دارند در حالی که کار آن‌ها پر از ایراد است و حاضر نیستند پای درس استاد کاری بنشینند که از آن‌ها بیشتر بلد است.»

حدود ۲۰ هزار شاگرد آموزش داده‌ام

او با هدف ارتقای سطح علمی و تجربی خانم‌های هنرمند دست به کار شده و منطقه‌ای مرکزی را که همه بتوانند برای آموزش به آن مراجعه کنند انتخاب کرده است. او به دعوت رئیس کانون هنرمندان، از بیست سال پیش آموزش‌های خود را در مجتمع امام رضا^(ع) شروع می‌کند، آموزش‌هایی که به تربیت کارآفرین‌ها و صادرکنندگان بسیاری منجر می‌شود. «کلاس‌ها با هزینه کمی برگزار می‌شد و استقبال خوبی از آن‌ها صورت می‌گرفت.

هنر ایرانی نزد هنرمندانش امانت است

خانم دلشاد را بعد از همه‌گیری کرونا و مشکلاتی که برای هنرمندان پیش می‌آید، رویه کلاس‌های آموزشی خود را تغییر می‌دهد و کلاس‌های کارآفرینی در هنر را برگزار می‌کند. این کلاس‌ها هر دوشنبه در مجتمع امام رضا^(ع) برگزار می‌شود و او به فراخور نیازمندی‌های جامعه، به هر کدام از هنرمندان نکات کارآفرینی و بازاریابی را آموزش می‌دهد. «با توجه به تغییر شرایط، به خانم‌ها بازاریابی و کارآفرینی آموزش می‌دهم.

اینکه چه تولید کنند و چگونه بفروشند مهم است. ریزه کاری‌های فنی آموزشی را به آن‌ها یاد می‌دهم و کارهایی را که تولید می‌کنند همین‌جا برای عرضه و فروش می‌گذارم. هدف من این است که مشاغل خانگی در نهایت بتوانند رشد کنند و رونق بگیرند و بازارچه‌های هنر دوباره راه بیفتند.

برای این اتفاق، حاضرم تجربه‌ام را در اختیار هنرمندان قرار دهم. از سویی، دولت باید قدر هنرمندان و پیش‌کسوتان هنر را بداند و جایی برای حضور و ادامه فعالیت‌های ارزشمند آن‌ها قرار دهد. هنر ایرانی نزد هنرمندانش امانت است و آن‌ها می‌خواهند آن را به نسل آینده بسپارند.»

لیلا
جان‌قربان
خبرنگار

شهربانو

۲۴ آذر ۱۴۰۱
۱۰ جمادی الاول ۱۴۴۴
شماره ۳۸۲۷

(۳)

«خورشید»

یک بازارچه دائمی برای کارآفرینی زنان

بازارچه خوداشتغالی بانوان که این روزها در پارک ملت (ورودی شهر بازی از سوی بولوار امامت) در حال برگزاری است، قرار است یکی از بازارچه‌های دائم فروش کالاهای زنان کارآفرین سرپرست خانواده باشد که هر روز از ساعت ۱۰ صبح تا ۱۰ شب فعالیت می‌کند. مؤسسه «توسعه سلامت» برگزارای این نمایشگاه را برعهده دارد. به گفته صدیقه خواجوی، مدیرعامل این مجموعه، مؤسسه با مجوز بهزیستی



از سال ۷۳ و مجوز استانداری از هفت سال گذشته با هدف پیش‌گیری از آسیب‌های اجتماعی به دنبال حمایت از خانواده‌های بهبودیافته اعتیاد و بانوان سرپرست خانواده است. خدمت‌رسانی با نگاه ارتقای سطح سلامت روان، آموزش ارتباط مؤثر و توانمندسازی از نکات مورد توجه در این مؤسسه است که در قالب برگزاری کلاس‌های مختلف به آن دست یافته است. برگزاری بازارچه‌های مختلف با هدف کسب درآمد بانوان سرپرست خانواده و حمایت از ایتام برنامه ویژه این مؤسسه است و تا کنون بیش از ۱۱۰ نمایشگاه برگزار کرده است.

گره‌گشایی با تار و پود قالی

گفت‌وگو با عصمت مربی، کارآفرینی که با تولید نخ و فرش دستباف برای ۵۰ بانوی سرپرست خانوار اشتغال ایجاد کرده است

دارها در کنار دیوارها سر به سقف کشیده‌اند و از میان نخ‌های سفید دار، گلوله‌های نامنظم و رنگی نخ‌های ابریشم برق می‌زنند. صدای تیک تیک بریدن نخ‌ها با چاقوی زن قالی‌باف مانند چک‌چک باران دم صبح است که روی شیشه می‌زند، بارانی که این بار از زمین به آسمان می‌بارد، نقش و نگار می‌آفریند و گل و مرغ روی تارهای سفید و بی‌جان دار می‌اندازد. هنر قالی‌بافی هرچند به اندازه هنر خیاطی و بافندگی بین مردم رواج نداشته است، علاقه‌مندان به خود را دارد و افراد چه برای سرگرمی چه برای کسب درآمد سراغ آن رفته‌اند. بسیاری این حرفه را تا نمایش هنر ایرانی در جهان پیش برده‌اند. از قدیم، در محله‌های قدیمی به‌ویژه در حاشیه شهر، همیشه زنان و مردانی بوده‌اند که قالی‌بافی را تجربه و حرفه‌ای از پدران و مادران خود آموخته بودند، هنری که در فرش‌های دست‌باف کلی خانه مادر بزرگ برای تک‌تک ما خاطره آفریده است. این برای بعضی‌ها در حد یک خاطره مانده است و بعضی‌ها مانند عصمت مربی، آن را به یک هنر ماندگار تبدیل کرده‌اند. «از بچگی به تولید علاقه داشتم. هرچه که می‌خواستم بخرم فکر می‌کردم چطور درست شده است تا خودم آن را درست کنم. انواع بافندگی‌ها را انجام می‌دادم، از ژاکت گرفته تا جوراب. دوره‌ای هم سراغ فرت‌بافی رفتم و تولید پارچه را یاد گرفتم ولی بین همه این هنرها از آنجایی که همیشه فرش دست‌باف در خانه جلو چشمم بود، سراغ این هنر رفتم و آن را ادامه دادم.»



لیلا جان قریان

با ۲۵ بافنده شروع کردم

اواسال ۸۰ سراغ یادگیری فرش دست‌باف می‌رود. در اولین قدم، بافت تابلوفرش را فرامی‌گیرد. «سال ۸۰ آموزش تابلوفرش دیدم. اولین قالیچه را برای خودم بافتم. طرح آن افشان است و هنوز هم در خانه‌ام هست. بعد از آن شروع کردم به آموزش دیگران. دوره‌های ده‌روزه برگزار می‌کردم و کار را به همسایه‌ها، نزدیکان و فامیل یاد می‌دادم. عده‌ای را که به کار علاقه‌مند بودند، توانایی و استعداد داشتند و تمیز و خوب می‌بافتند به کار گرفتم. هم‌زمان مواد اولیه کار را به علاقه‌مندان می‌فروختم و نمایندگی یکی از شرکت‌های فرش دست‌باف را گرفته بودم. روش آموزش را تا جایی که به ۲۵ بافنده ماهر رسیدم ادامه دادم. بعد از آن آموزش را کم کردم و وارد خط تولید شدم. برای ارتباط با اتحادیه و گرفتن مدارک مختلف فنی و حرفه‌ای، سفارش‌های زیادی داشتم. نه تنها از مشهد بلکه از شهرهای دیگر هم فرش و تابلوفرش سفارش می‌گرفتم. سفارش‌ها بیشتر از شهر تبریز بود زیرا من سراغ بافت گره ترک رفته بودم که یک نوع بافت خاص و سفارشی است و مشتری خاص خودش را داشت. این، خود، نوعی بافت صادراتی است. یک جورهایی مانند مزون دوزی در کار خیاطی است که سفارشی و تکی است و تولید عمده ندارد. با این روش، به کار ادامه دادیم. موفق هم بودیم و سفارش زیاد داشتیم.»

زیرزمین خانه پدری اولین کارگاه‌مان شد

خانم مربی با بافنده‌هایی که خود دوره‌های قالی‌بافی را به آن‌ها آموزش می‌دهد و معتقد است در کار خود درجه یک هستند وارد بازار کار می‌شود و تولید سفارشی و شخصی‌بافی را شروع می‌کند. او کار را از بولوار توس و از زیرزمین خانه پدری‌اش شروع می‌کند. «آنجا سفارش‌ها را انجام می‌دادیم. سی بافنده دائم داشتم. هشت نفری هم موقت می‌آمدند و می‌رفتند. خانم‌هایی که برای کار می‌آمدند همه از همان منطقه بودند ولی از خود فردوسی، میدان فهمیده و جاده سیمان هم چند نفری بافنده می‌آمدند. چند بافنده هم در روستاهای اطراف داشتیم. آن زمان روستای اسماعیل‌آباد و کرغند قاین کار می‌برد که در خانه انجام می‌دادند. این خانم‌ها بسیار به کار نیاز داشتند. از طرفی هم برای من مهم بود که بافنده‌هایم را راضی نگه دارم. برای همین، همیشه سعی می‌کردم کار و سفارش برای آن‌ها داشته باشم.»

مجبور بودم کار را تعطیل کنم

برای او هم مثل خیلی از تولیدکنندگان نیروی کاری بسیار مهم است و برای حفظ آن‌ها همه تلاش خود را صرف می‌کند. به شرایط بد اقتصادی زمان کرونا که می‌رسد، با مشکلات زیادی دست و پنجه نرم می‌کند. هرچه دارد می‌فروشد تا کار را تعطیل نکند و چراغ امید کارگران خاموش نشود. «به کرونا که خوردیم، مشکلات زیادی برای من پیش آمد. هرچه را که می‌شد به پول تبدیل کنم فروختم تا کار و بافنده‌ها را حفظ کنم و آن‌ها را از دست ندهم. شرایط بسیار سختی بود. حمایت‌های سازمانی چندانی هم نبود. به جایی رسیده بودم که مجبور بودم کارم را جمع کنم. به ادارات بسیاری مراجعه کرده بودم اما فایده‌ای نداشت تا اینکه جهاددانشگاهی و مهندس احراری به فریادم رسیدند و با وام‌ها و کمک‌هایی که کردند نجاتم دادند. در کشور ما حرف از حمایت تولید زیاد است ولی وقتی پای عمل به میان می‌آید حمایتی نیست. بانک‌ها سنگ اندازی می‌کنند و سخت‌گیری‌های زیادی برای گرفتن وام دارند. حتی رفتار مناسبی با کارآفرین‌ها ندارند و بی‌قانونی‌های زیادی می‌کنند.»

لیلا کوچک‌زاده
خبرنگار

وقتمان در دنیا کم است

خدیجه احتشام درکنار تدریس و کار فرهنگی با

هنرنمایی روی سنگ به بانوان خدمت می‌کند



شهر بانو

شهر بانو

۱۴ آذر ۱۴۰۱
۱۰ جمادی الاولی ۱۴۴۴
شماره ۳۸۲۷

(۵)

بیست سال نگارگری آموزش داده است، نقاشی اصیل ایرانی و صیقل دهنده روح، سبک‌های مختلف را باهم درآمیخته، نوآوری داشته و حالا معتقد است هنر را باید توی زندگی روزمره مردم آورد تا با آن اخت بگیرند و از آن استفاده کنند، و اینکه نگارگری را برای هنرجویانی با سرمایه‌ای اندک، شغلی مناسب و پردرآمد می‌داند.

خدیجه احتشام، بانوی نگارگر مشهدی، هنوز هم در چهل سالگی و با داشتن مدرک افتخاری درجه ۲ هنری نگارگری و مدرک دانشگاهی گرافیک و شش مدرک مربیگری در رشته‌های مختلف هنری، دنبال آموزش دیدن است. برایش فرقی هم نمی‌کند رشته هنری باشد یا آموختن زبانی جدید. می‌گوید: «وقتمان در دنیا کم است. باید از زمان، کمال استفاده را ببریم. خیلی‌ها به من خرده می‌گرفتند تو چرا این قدر رشته‌های مختلف و تکنیک‌های گوناگون را امتحان می‌کنی. من دورشته نگارگری و گرافیک را باهم متفاوت اند. گرافیک رشته‌ای کلی نگر است و نگارگری جزئی نگر، دو تضاد و مقوله متفاوت و پیچیده، اما زمانی می‌توانید ابداع و نوآوری داشته باشید که مجموعه‌ای از مهارت‌ها به کمک هم بیایند. به نظر من، مهارت‌های تک‌بعدی نتایج زودبازده ولی موقت دارند چون کامل نیستند.»

✚ هنر دست زنان روستایی آن سوی مرزها

سه اثر این بانوی نگارگر نشان اصالت ملی مرغوبیت کالا گرفته است: گردن‌آویزی با نقش گل و مرغ که روی سنگ عقیق کار کرده است، تابلوی گل و مرغی که روی همان بوم ابداعی خودش نقش زده است و انگشتری از چوب عناب. این نشان باعث می‌شود نام او در یونسکو به عنوان هنرمندی از ایران ثبت و در جهان به عنوان نگارگر شناخته شود و به راحتی بتواند آثارش را بدون واسطه به فروش برساند. می‌گوید: «بیشتر فروشمان آن سوی مرزهاست. به نظرم باید کار را به درستی معرفی کرد تا به فروش برسد.»

بانوی هنرمند مشهدی سال‌ها به روستاهای ایران سر زده و با هنر دستان زنان روستایی آشنا شده است. با هنر زنانه‌ای که کارهای منحصر به فردی بازمانده از هنر قدیم و موروثی انجام می‌دهند اما بازاری برای فروش ندارند، از فرت بافی تا گلیم بافی و جاجیم بافی. او حالا به راه‌هایی برای ایجاد درآمد از این مشاغل خانگی برای زنان روستا فکر می‌کند، مثل فروش این آثار از طریق بنگاه‌های آنلاین بین‌المللی و معرفی کالاها.

قالی ایرانی درخشش جهانی

عصمت مربی کارآفرین حوزه فرش دست‌باف است که از حدود بیست سال پیش این حرفه هنری را با فراگیری آموزش‌های تولید تابلوفرش شروع کرده است. او امروز کارآفرینی شده است که بیش از پنجاه نفر از زنان نیازمند به کار و سرپرست خانواده در شهر مشهد و روستاهای اطراف او را همراهی می‌کنند. «باغ بهشت» عنوانی است که او برای تولیدی خود انتخاب کرده است و اعتقاد دارد قالی ایرانی که با پشم گوسفند داخلی بافته می‌شود، درخششی جهانی دارد.



✚ از ریسندگی تا بافندگی

این بانوی تولیدکننده بعد از عبور از کرونا و مراجعه به روستاها برای ارائه کار متوجه دورریز پشم‌های گوسفندی از سوی روستایی‌ها می‌شود، پشمی که می‌تواند در تولید به او کمک کند و مواد اولیه مورد نیاز اوست. «با جهاد دانشگاهی که آشنا شدم، علاوه بر دو روستایی که قبلاً می‌رفتم، پیشنهاد شد روستای آغبد، گوش، کوشک آباد و شانندیز هم بروم. در جریان رفت‌وآمد به این روستاها متوجه شدم مردم روستا پشم‌های گوسفندی‌ای را که نیاز ندارند یا دور می‌ریزند یا آتش می‌زنند و از بین می‌برند. تصمیم گرفتم این پشم‌ها را برای کارم بخرم. البته در این تصمیم جهاد دانشگاهی راهنمایی‌ام کرد. پشم‌ها را از روستا می‌خریدم و شست‌وشو و گردگیری آن‌ها را انجام می‌دادم. بعد این پشم‌ها را به خانم‌هایی که هنر قالی بافی را داشتند ولی به هر دلیلی به ویژه سن بالا نمی‌توانستند بافندگی کنند می‌دادم تا ریسندگی کنند و آن‌ها را به نخ تبدیل کنند. به این شکل، مواد اولیه کار را خودم آماده می‌کردم. حتی رنگ‌ریزی نخ‌ها را هم انجام می‌دادم. من واقعا عاشق تولید بودم و به این کار علاقه بسیاری داشتم. از شرايطی که پیش آمده بود بسیار راضی بودم. از طرفی هم می‌دیدم ایجاد زمینه کار در روستاها مانع مهاجرت مردم می‌شود. این وضعیت من را راضی می‌کرد و خدا را شاکر بودم.»

✚ یک قدم تا صادرات

خانم مربی با وجود کارهای خاص و باکیفیت، هنوز وارد عرصه صادرات نشده است. البته که دریافت برگ سبز صادرات به او پیشنهاد شده اما به دلیل حجم زیاد کار، تاکنون وارد این عرصه نشده است. «سفارش کارها آن قدر زیاد بود که فرصت نمی‌کردم وارد صادرات شوم. از تهران، تبریز و کیش سفارش زیاد داریم. صادر نکرده‌ام اما مشتری‌هایی از آلمان و کانادا داشته‌ام. کارهای سنتی ایران را در این کشورها خیلی دوست دارند. قالی ایرانی که با پشم گوسفند داخلی تولید می‌شود درخششی جهانی دارد. برای سفارت لبنان دوازده تابلوفرش سفارش گرفتم که به عنوان هدیه مهمانان خود اهدا کردند. الان نیروی کمکی ندارم که بخواهم وارد صادرات شوم و فعلاً تنها هستم. البته از طرف اداره صنعت و معدن پیشنهاد داده‌اند برگ سبز صادرات بگیرم ولی هنوز فرصت انجام این کار را نداشته‌ام.»

✚ نمی‌خواهم ضرر کنند

هر چند سنگلاخ‌ها در میانه راه زباندند، با عشق و علاقه‌ای که به تولید دارد، کرونا و سختی‌های آن را پشت سر می‌گذارد. کار و بافنده‌هایی را که به سختی آن‌ها را یافته و آموزش داده است حفظ می‌کند و به کارش ادامه می‌دهد و در تولید می‌ماند. «با وام‌ها و کمک‌های جهاد دانشگاهی دوباره جان گرفتیم و راه افتادیم. اگر حمایت‌های مسئولان بجا و درست باشد، کارآفرین‌ها راه می‌افتند و بار آن‌ها روی زمین نمی‌ماند به‌ویژه به این علت که کار ما برای زنان سرپرست خانواده است و آن‌ها به این کار و درآمد واقعا نیاز دارند. از شرایط سخت کرونا که عبور کردیم، در مرکز «رویش» در بولوار توس، اتاقی برای آموزش در این منطقه و کارگاه در اختیار من گذاشتند. تاکنون در این مرکز به حدود شصت نفر قالی بافی آموزش داده‌ام اما فقط هفت هشت نفر به کار علاقه داشته و آن را ادامه داده‌اند. در کنار این، برای ۳۷ نفر خانم در مشهد دار و دستگاه قالی بافی را به خانه‌شان برده‌ام تا در کنار خانواده و با خیال راحت کار خود را انجام دهند. اینجا هم دارها برپاست و کار انجام می‌شود. الان که ایام مدرسه بچه‌هاست خانم‌های کمتری می‌آیند ولی تابستان بیشتر بودند. به خانم‌هایی که کار را در خانه انجام می‌دهند در ماه چندبار سر می‌زنم که یک وقت اشتباهی در نیافند و اگر اشتباهی بود آن را درست کنم. گفته‌ام هر ساعتی از شبانه‌روز اگر مشکلی داشتند زنگ بزنند. نمی‌خواهم زبان کنند. البته تا به حال هم اگر کسی کاری را خراب کرده است هزینه‌ای نگرفته‌ام. بعضی‌ها کار را نصفه رها می‌کنند یا همسرشان اجازه نمی‌دهد ادامه بدهند. سخت نمی‌گیرم. به هر حال پیش می‌آید و شرایط این خانواده‌ها طوری نیست که زبان را بپراند یا اینکه توقعی از آن‌ها داشته باشم. سعی می‌کنم شرایط آن‌ها را درک کنم. خاطرم هست وقتی خانه یکی از بافنده‌ها سمت اسماعیل آباد رفته بودم، تا میج پایم خیس شد. روی همین خیزی‌ها بچه‌اش خوابیده بود. شوهرش هم زندان بود و سرپرستی نداشت. تنها کمکی که توانستم به او کنم همین کار بود و اینکه یک تکه ادبی‌اف به او برسانم که بچه را روی زمین ن خواباند. همسر یکی دیگر از بافنده‌ها هم کارتن خواب است. هر کدام مشکلی دارند و من همه تلاش‌م را می‌کنم این افراد که تعداد آن‌ها اکنون به حدود شصت نفر رسیده است، شب گرسنه ن خوابند.»

نخستین کارآفرین زن به روایت مطبوعات

وقتی تاریخ به دستاوردهای ایران عصر قاجار می‌رسد، بیش از آنکه توی مشتش افتخار و مباحث پنهان کرده باشد، سرفکنده و خجل است برای همه قراردادهای ننگینی که کشور را به قهقرا می‌برده و گره تنگدستی مردم را محکم‌تر می‌کرده است. در بلیشوی زمانه قاجار و در میانه این همه مرد با پسوند چی‌چی‌الملک و فلان‌الدوله و بیسان‌السلطنه بی‌عرضه ولی بر مسندهای مختلف نشسته، یک زن تاحدی آبروی این دودمان را می‌خرد و می‌شود مصلح امور، نیکوکار و کارآفرین، زنی که در تاریخ به «یک مرد و نیم» معروف است. یعنی کسی

ایران



سرمعملی

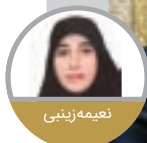
که غیرتش بسیار بیش از خیلی از مردان زمانه خود بوده است. اشراف الملوک فخرالدوله، نهمین دختر مظفرالدین‌شاه قاجار، به اعتبار مکتوبات تاریخی متولد تبریز است به سال ۱۳۰۴ هجری قمری (۱۲۶۲ خورشیدی) که اگر بخت اجازه می‌داد، شهرتش از این هم فراتر می‌رفت زیرا او دختر خاله محمد مصدق معروف بود و یکی از گزینه‌های ازدواج با ملی‌کننده صنعت نفت ایران. هرچند این ازدواج به ناکامی انجامید، پای او را برای متفاوت عمل کردن و بر خلاف قاجارها قدم برداشتن سست نکرد. این یعنی شهرت او نه برای شاهزاده‌خانم بودن است، نه برای اینکه روزگاری نامزد محمد مصدق بوده است بلکه او را با ایمان، بخشندگی و رسیدگی به امور طبقه پایین دست می‌شناسند، آن هم با ایجاد اشتغال. همین هم هست که می‌توان نامش را به عنوان نخستین کارآفرین زن در مطبوعات ایران دید. اما فخرالدوله چگونه اشتغال‌زایی می‌کرده است؟ در پاسخ به این سؤال، باید گفت او ابتدا با ارائه پروپیمانی که از پدر تاج‌دارش برایش به جا مانده بود، در املاک کهریزک که سندش به نام او بنجاق شده بود، یک آسایشگاه سالمندان تأسیس می‌کند. دومین و مهم‌ترین گام در سواد، درایت و آینده‌نگری او ریشه دارد زیرا در زمانه‌ای که بابای تاج‌دار فرنگ‌رفته‌اش با نخستین اتول به ایران وارد شد، می‌فهمد این غول آهنی نتراشیده و نخراشیده تا بد در انحصار تاج‌داران و درباریان باقی نمی‌ماند و به زودی خیابان‌های پایین شهر و بالای شهر پایتخت را درمی‌نوردد. برای همین، وقتی مستقل شد و توانست برای خودش و مایملکش تصمیم بگیرد، نخستین تاکسی‌رانی ایران را در تهران راه‌اندازی کرد و شد اولین واردکننده تاکسی. روایت است که فخرالدوله در ادامه و پس از راه‌اندازی تاکسی‌رانی، یک اعلان در روزنامه‌ها می‌زند و از همه جوانان بیکار دعوت به کار می‌کند. در این میان به آن‌ها که قصد ازدواج داشتند یک تاکسی هدیه می‌دهد تا

وسیله امرار معاش خانواده‌ای را فراهم کند. این کار فخرالدوله در تهران خلاصه نمی‌شود و خیلی زود در سراسر ایران گسترش می‌یابد چندان که خیلی از سرمایه‌داران به تبعیت از او تصمیم به راه‌اندازی شرکت‌های مختلف تاکسی‌رانی می‌گیرند. برای نمونه، نخستین تاکسی‌های مشهد که ده دستگاه خودرو بودند، در سال ۱۳۲۸ خورشیدی از سوی حسین نعیمان و شرکت درخشان خریداری و وارد ارض اقدس می‌شود تا در اختیار رانندگان متقاضی کار قرار بگیرد. سه سال بعد از این تاریخ هم تاکسی‌رانی در ارض اقدس به صورت رسمی تأسیس می‌شود و در مدت کوتاهی گسترش می‌یابد تا یکی از مشاغل تازه آن دوران در مشهد نیز سامان بگیرد.



نشود فاش کسی آنچه میان من و حضرت رضا(ع) است!

هنگامه



نعبه زینبی



نشسته بودم جلو ورودی آسایشگاه در بانان، همان جا که دلم گفته بود بنشین! شاید نگاه نوکرانه پیرمرد در آخرین گوشه آفتاب که بقچه پیچ می‌شد مرا به آن سمت کشاند و شاید خلوتی کنج دیوار که از آنجا برای من عشرتکده‌ای کوتاه می‌ساخت. در آویختن نگاهم به گنبد چه چیز می‌توانست در سرم وول بخورد؟ چه نگرانی‌ای داشتیم؟ روبه‌روی کسی که همیشه هست. غیبت‌ها و نبودن‌ها مال من است. غفلت‌ها متعلق به بازی‌گوشی من است که از او فراموش می‌کنم. حالا یک امین... می‌چسبید، شاید هم یک جامعه کبیره. حالا عکس می‌چسبید. نفس به آدم مژه می‌دهد. اینجا وقت مدهوشی از همه دنیا است. فرصت یک خلسه کوتاه از روزگار آن بیرون. همه آن بیرون با من داخل می‌آید و دیگر بیرون نمی‌رود. نگرانی‌هایم لایه‌لایه قدم‌های زائران گم می‌شود. منم فارغ از همه چیز! انگار خود آمدن حل مشکل است. انگار خود بودنش حل همه نبودن‌هاست. چه از این بهتر؟ دختری به خلوت ما پا می‌گذارد ولی نمی‌تواند نگاهم را مال خود کند. می‌پرسد: چه انتقادی از حرم داری؟ یک آن می‌خندم. می‌خواهم بگویم: امام رضا(ع) حاجتم را نمی‌دهد؛ لطفاً به ایشان منتقل کنید! یک آن نگاهم دوباره با گنبد متصل می‌شود و از شوخی‌اش هم حیا می‌کنم. می‌گویم: هیچ! لابد امام رضا(ع) گله‌ام را شنید. دوباره سوالش را با تفصیل بیشتری می‌پرسد. فکر می‌کنم. حال من اینجا خوب خوب است. هیچ چیزی نیست که بخواهم بگویم. ذهنم خالی از هر گله‌ای است. همین بودن اینجا خوب است. می‌خواهم بگویم: به امام رضا(ع) بگویید بیشتر مرا به خانه‌اش بخواند! نگاهم گنبدی می‌شود دوباره. اصلاً به این دختر جوان چه ربطی دارد که من و حضرت رفیق کی با هم قرار داریم؟ این حرف‌ها رازهای پس پرده میان ماست. این دعوت‌ها هم یک قرار دونفره میان ماست که نباید فاش کسی شود. این دختر نمی‌تواند کاره‌ای باشد. غریبه است به این رابطه. بدی‌ها پادم نمی‌آید. به نظرم وقت خوبی هم نیست برای غر زدن درباره اطراف و اکناف حرم. می‌گویم: حرفی ندارم! ولی در دلم می‌گذرد: این دختر ساده است! چطور در میان سنگ‌فرش خانه‌اش از میزبانم ناراضی باشم؟ حیف گوشه ذهنم نکرده است که از این مجال اندک دیدار با یار مهربانم برای یافتن کاستی‌ها صرف کنم؟ دلم می‌خواهد افکارم را به امواج تبدیل کنم و بگویم: خانم، از امام رضا هستم! آن دختر هم می‌تواند کنار برگه‌اش بنویسد: این زائر از شما راضی است حضرت رضا. همین!

یک تیر و صد نشان

«کانون رایحه» پاتوق زنانه برای همه سنین

«کانون فرهنگی رایحه» از سال ۱۳۹۹ از سوی وجیهه رفایی محمدحسین‌زاده با هدف ایجاد فضایی امن برای فعالیت‌های تخصصی بانوان در حوزه‌های رسانه‌ای، فرهنگی و هنری تأسیس شد.

رفایی پس از ۲۳ سال فعالیت فرهنگی و رسانه‌ای، با تشکیل این کانون تصمیم گرفت این فضای ویژه را برای دختران و بانوان جوان و نوجوانی که فعالیت‌های پراننده‌ای در حوزه‌های رسانه‌ای فرهنگی و هنری داشتند و به دنبال فرصتی برای رشد بودند ایجاد کند. او ابتدا با برگزاری دوره‌های مختلف آموزشی که مورد استقبال بسیاری از نوجوانان قرار گرفت فعالیت کانون را آغاز کرد که به دلیل شیوع کرونا به صورت آنلاین و بالطبع در گستره کشوری برگزار شد.

سپس دوره‌های تعاملی با نهادهایی از قبیل نهاد رهبری و بسیج دانشگاه را برگزار کرد. پس از آن، کارگاه‌های آموزشی مصاحبه خلاق که کمک شایانی در رشد و تعالی

مخاطبان بود در دستور کار قرار گرفت.

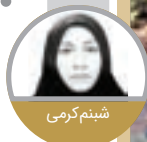
مدیر کانون فرهنگی رایحه می‌گوید: بهره‌مندی از استادان صاحب‌نام و شناخته‌شده از امتیازات برگزاری این دوره‌ها بوده است که ضمن ایجاد فرصتی برای معرفی بچه‌ها و نزدیکی به اهداف کاری مورد نظرشان، عاملی در مرکز توجه بیشتر قرار گرفتن خود کانون نیز بوده است. در کنار این فعالیت‌ها، زمینه و میدانی ایجاد شد که از همه برنامه‌های رسانه‌ای که نوجوانان و جوانان تاکنون تجربه کرده‌اند استفاده شود تا مفهوم کار رسانه‌ای را به خوبی درک کنند.

پس از این رویداد، با برگزاری پاتوق‌هایی در مسیر تربیت

مجریان جوان و نوجوان، افراد مستعد

شناسایی شدند. کانون رایحه نیز در نقش پل ارتباطی با مراکز اصلی فعالیت‌های رسانه‌ای برای آنان ظاهر شد. او می‌گوید: پاتوق‌ها در موضوعات تخصصی مانند قصه‌گویی، مجری‌ها، گوینده‌ها و دخترانه یک حرکت خلاق، دلی و شاخص محسوب می‌شدند که رویش‌های مختلفی را در دل خود نشان داده است.

پاتوق دخترانه نیز که یکی از پاتوق‌های جذاب این گروه است، فقط برای تفریح است که به طور ثابت، هفته‌دو میان برگزار می‌شود و هدف از آن تجربه مهربانی و فضای امن و شاد برای دختران است.



شبنم کریمی

شبه



زن مام زمین است

شاهنامه ضد زن نیست و زنان در آن جایگاه ویژه دارند



بخشی از هویت زنانگی زن در ادبیات ملل نمودار می شود. در میان آثار ادبی ایران نیز شاهنامه فردوسی آینه تمام نمای زبان پارسی است که در آن نام حدود پنجاه زن آورده شده است. سیمای راهبردی زن در شاهنامه به نجیب ترین و پاکیزه ترین نحو، یعنی به عنوان مادر و همسر، جلوه کرده است. فردوسی در اشعار خود، جامعیت نقش زن در بستر زندگی اجتماعی را به طور کامل و از همه زوایا نشان داده است. گاهی زن را با تاج شاهی نمایان می سازد و زندگی بوراندخت و آذرمدخت را بازگو می کند. گاهی از زنانی می گوید که شاهزاده هایی همچون فریدون را زاده اند تا ایران زمین را از چنگال ضحاک ماردوش نجات دهند یا از زنانی می سراید که خود شاهزاده بوده اند چون روشنگ دختر دارا که پس از مرگ پدر به وصیت او دل را رضا می دهد و به همسری اسکندر در می آید. زن از منظر فردوسی در دل حماسه آفرینی ها خانه دارد و گاهی زن را پشت پیروزی ها پنهان می کند، مانند رودابه و کنایون که خود پای به نبرد نگذاشتند اما در دانه هایشان را در قامت پهلوانانی با نام رستم و اسفندیار بدرقه وادی هفت خان کردند. گاهی نیز چون گردآفرید، خود، پای در صحنه پیکار با دشمن می گذارند و دژی را نجات می دهند. فردوسی زن را مقامی والا بخشیده است و خود راوی شجاعت زنانی می شود که حکومت شهر هروم را در دست داشتند:

که آن شهر یکسر زنان داشتند/ کسی بر در شهر نگذاشتند

آن شهر را بسیار کوی و برزن بود بر هر برزن نیز هزاران زن نگهبان بودند. چنان که در داستان اسکندر و زنان هروم، یکی از زنان می گوید:

ز چندین یکی را نبوده ست شوی / که دوشیزگانیم و پوشیده روی

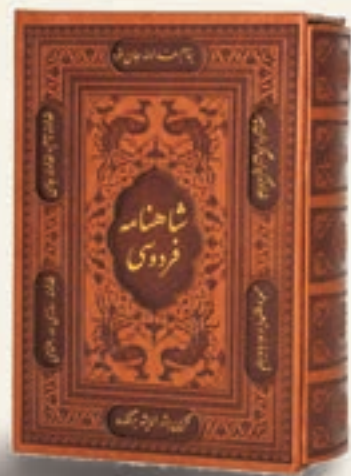
آری، زن در شاهنامه پناهش خداوندگار است و دل به خدای قوی داشته است، چندان که در داستان سیاوش، فرنگیس، همسر وی، پس از کشته شدن شوی خویش، فرزندش را دور از خانه و کاشانه خویش زایید تا روزی تاج کیانی بر سر نهد و انتقام پدر بگیرد. فردوسی وجود چنین مادری را شاعرانه به ماه شباهت می دهد:

همی رفت گلشهر تا پیش ماه/ جدا گشته بود از بر ماه شاه

مادرانه های شاهنامه خود منظومه ای بلند است از تمینه که در فراق پسرش، سهراب، جان داد تا سینه دخت که در عاشقانه های دخترش رودابه نفس کشید. فردوسی از وفاداری زن در داستان شیرین و منیره می گوید. از شرم زنان در سرگذشت سپینود و بهرام می سراید. خردمندی زنان را با وصف گردیه، بلندآوازه می کند.

زن شاهنامه روحی لطیف دارد و وجودش با هنر عجین است. گاهی نام آزاده می گیرد و دست بر چنگ می نهد و می نوازد تا روحش سیر و سلوک شاعرانه را طی کند و گاهی دست به رسیدن نخ می زند تا نان آور خانه باشد همچون داستان «دختر و کرم هفتواد». فردوسی زن را بخشنده می داند. از دیدگاه او فرقی ندارد ملکه ای باشد چون قیدافه یا زن پالیزبانی باشد. چون پای بخشنده گی پیش می آید، سخن را از زبان شاهی چون بهرام می گوید:

همیشه جز از میزبانی مکن
بر این باش و پالیزبانی مکن
این تنها بخشی از دیدگاه فردوسی درباره زنانگی زن است.



+ بانوی مشهدی

که شاهنامه را روایت می کند

دکتر مهدخت پورخالقی شاهنامه شناس برجسته معاصر و استاد تمام دانشگاه فردوسی است که تاکنون در بیش از پنجاه کنفرانس داخلی و بین المللی حضور داشته است و آثار ماندگاری چون «زن در شاهنامه فردوسی»، «دهقان توس و شاهنامه»، «فرهنگ قصه های پیامبران»، «درخت شاهنامه» و ده ها مقاله معتبر علمی در کارنامه پر بار خود دارد. عضویت در کمیته برنامه ریزی دروس، عضویت در هیئت مؤسس فرهنگ سرای فردوسی و ریاست هیئت فردوسی شناسی دانشگاه حیدرآباد هندوستان از سمت های این استاد و پژوهشگر پرتلاش کشورمان است.



اولین زن سفرنامه نویس

نگاهی به زندگی بی بی کوکب بختیاری



تکی



ریحانه عامل نیک
کارشناس فرهنگ

در دوره قاجار زنی زندگی می کرد که برای همیشه نامش جاویدان ماند، از همان هایی که هم عصر ما هستند اما نامشان به سادگی بین روزهای سپری شده تاریخ معاصر ایران فراموش شده است، همان هایی که سواد خواندن و نوشتن را در خانه ها آموخته بودند اما گاه بیشتر و بهتر از مردان درباره اوضاع سیاسی و اجتماعی روز اظهار نظر می کردند. به گفته تاریخ نویسان، بین زنان ادب دوست و اندیشمند ایل بختیاری یکی از برترین ها بود. بی بی کوکب دختر نصیرخان سردار جنگ و همسر فتحعلی خان سردار معظم از نمایندگان مجلس شورای اسلامی بود. بی بی که حاجی خانم هم صدایش می زدند، ادب دوست و اهل فرهنگ بود اما به سیاست هم توجه داشت. این را از آنجا می نویسم که در قلعه شخصی اش به نام دزک هم میزبان دهخدا بود هم دکتر مصدق. سر آرنولد ویسلون ایران شناس در خاطرات خود درباره بی بی کوکب می نویسند: در اینجا باید گفت که من در بین مردم ایران از هر طبقه اعم از ذکور و اناث حتی در میان رجال سیاسی این کشور کمتر کسی را دیده ام که به اندازه این بی بی وسعت اطلاعات داشته باشد.

ویلسون، پس از آنکه بی بی کوکب را در زمره اشخاص دانا و بااطلاع زمان خود توصیف می کند، در خصوص دیدگاه و نظری وی درباره حکومت قاجار می نویسد: سرکار بی بی معتقد بود مادام که سلاطین قاجاریه در این مملکت فرمانروایی می کنند، اهالی این کشور آب خوش از گلویشان پایین نخواهد رفت و اوضاع ناگوار کنونی اصلاح نخواهد شد. (ویلسون، سعادت نوری، ۱۳۴۷، ص. ۲۵۰). بی بی جزو اولین کسانی بود که برای زنان کارگاه خوداشتغالی ایجاد کرد. کارگاه های قلاب دوزی و قالی بافی کارشان رونق داشت.

به تولید انبوه هم رسیده بودند. با این همه نام بی بی کوکب به واسطه سفرنامه ای که از او به یادگار مانده در تاریخ ثبت شده است. برای همین سفرنامه که مجموعه یادداشت های او از سفرش به اروپاست، بی بی کوکب را اولین زن سفرنامه نویس ایرانی می دانند. سفرنامه او علاوه بر دقت نظر و تیزبینی، با نثری پخته و انشایی ادیبانه به نگارش درآمده است.

اشاره به آیات و احادیث و امثال عربی و فارسی، تضمین ابیات مختلف از شعری همچون مولوی و حافظ و به ویژه اثرپذیری نویسنده از کلیله و دمنه و انوار سهیلی که از کتاب های متداول ادبی در آن زمان بوده است کاملاً مشهود است. (دانشنامه تخت فولاد، ۱۳۸۹، ص. ۲۸۸)



پاسخ به پرسش های حقوقی بانوان



در این ستون به پرسش های حقوقی مخاطبان عزیز که با پیامک یا تلفن ثبت شده باشد پاسخ داده می شود. مخاطبان گرامی می توانند برای اطلاع بیشتر، با روابط عمومی شهرآرا به شماره ۳۷۲۸۸۸۸۱ تماس بگیرند یا به شماره پیامک ۳۰۰۷۲۸۹ پیام دهند.

شهرداد



زهرا شوشتری
کارشناس حقوق

+ در چه صورت حق طلاق باطل است و زن نمی تواند اقدام کند؟

باطل کردن وکالت در طلاق به نوع وکالت و شروط قید شده در متن آن بستگی دارد. در صورتی که در شرایط وکالت عدم عزل وکیل قید شده باشد، امکان ابطال آن وجود ندارد. در غیر این صورت، هر دو طرف این امکان را خواهند داشت.

+ آیا می توان از لحظه ازدواج حضانت فرزند را به عهده گرفت و در عقدنامه ذکر کرد؟

زن و مرد می توانند توافق کنند در صورت طلاق حضانت فرزندان پسر و دختر تا چه سنی و بر عهده چه کسی باشد و این توافق را در عقدنامه ثبت کنند.

+ آیا مهریه واجب است؟ یعنی می توان بدون مهریه هم ازدواج کرد؟

تعیین مهریه در صحت عقد دائم شرط نیست. یعنی در صورتی که مهریه تعیین نشده باشد، عقد صحیح است و خللی به آن وارد نمی کند. اما در ازدواج موقت تعیین مهریه واجب است.

«زمان زوال» تقابلی بین سنت و مدرنیته

به این دلیل که این رمان از زبان چند نفر بیان می‌شود، یک شخصیت را از نگاه چند نفر ارزیابی می‌کند



«زمان زوال» نوشته شهره احدیت است که نشر نیماژ سال ۱۴۰۰ در ۲۰۸ صفحه راهی بازار کتاب کرده است. شهره احدیت متولد تیرماه سال ۱۳۴۰ و اهل کاشان است. او دانش آموخته جامعه‌شناسی در مقطع کارشناسی ارشد است. از سال ۷۸ به طور جدی در بستر داستان نویسی فعالیت و چند کتاب نیز در حوزه‌هایی غیر از ادبیات تدوین و تألیف کرده است. از آن جمله می‌توان به بررسی قوانین ازدواج و طلاق، ترجمه و تألیف اصول حسابداری و تعدادی پژوهش در حوزه اجتماعی سیاسی اشاره کرد. سال ۸۸ مجموعه داستان «سیامو» را در نشر نی منتشر کرد و بعد از آن رمان «گورچین»، «زمان زوال» سومین کار داستانی و دومین رمانی است که از او منتشر می‌شود. علاوه بر حوزه بزرگسال، فعالیت‌هایی نیز در حوزه کودک و نوجوان انجام داده است. رمان «زمان زوال» تقابل بین سنت و مدرنیته است و این موضوع را به چالش می‌کشد. سه راوی به نام‌های اطلس، زری و کیومرث دارد که هر کدام در بخش‌هایی از کتاب، با زاویه دید متفاوتی به بیان موضوع می‌پردازد. به گفته نویسنده، به این دلیل که از زبان چند نفر بیان می‌شود، یک شخصیت را از نگاه چند نفر ارزیابی و تحلیل می‌کند و به ما یادآور می‌شود بدون دانستن مشکلات یک نفر، نباید او را قضاوت کرد. طرح داستان بسیار ساده است. بار روایت بر دوش چند راوی است. قصه داستان سرگذشت خانواده‌ای است از گذشته تا حال. داستان با تابوت و مراسم تشییع جنازه‌ای شروع می‌شود، تشییع جنازه وزیره ناییبی. صحنه‌ای برای شروع فصلی جدید در زندگی شخصیت‌ها و آغازی برای شخم زدن گذشته‌ای که وزیره سلطه‌گر نقشی اساسی در آن بازی می‌کند. رمان «زمان زوال» با رفتن پی در پی از زمان حال به گذشته، پرسش‌هایی برای خواننده ایجاد می‌کند که شاید بتوان آن‌ها را گره‌هایی داستانی نامید. اما آنچه مخاطب را تا پایان روایت به دنبال خود می‌کشاند سرنوشت آدم‌هایی است که با زمین خورده یا پادروها مانده‌اند و منتظر سرنوشت، سرنوشتی که خواننده را مشتاق به خوانش می‌کند.

در این رمان، شهره احدیت با انتخاب سه راوی، ساختن دقیق شخصیت‌ها، نمایش وجوه نمادین، شکل دادن به کشمکش‌های بنیادین، به کارگیری تقابل‌های دوگانه و استفاده مناسب از زمان و زبان به میزبانی خواننده می‌آید. «وزیر» نماینده قشر مطلقاً سنتی و «زری» نماد تجدد است و «اطلس»، همان‌طور که اسمش نشان می‌دهد، بین این دو مانند موجودی بی‌اراده در نوسان است. رمان نثری روان و ساده دارد، نثری امروزی و درخور زمان رویدادهای حال حاضر. بهترین ویژگی رمان پایان بندی خوب آن است که روایت را از داستان‌های هم‌طیف خود متمایز کرده است. رمان در جایی پایان می‌یابد که شخصیت محوری آن در حال تحول روحی و رهایی از گذشته است. هنوز تغییر و دگرگونی ریشه نکرده است که با حادثه‌ای، همه چیز پایان می‌یابد. «زمان زوال» دومین رمان در کارنامه این نویسنده است که توانسته است به چاپ دوم خود برسد.



زمان زوال

• نویسنده: شهره احدیت



عاطفه رنگ‌آمیز طوسی



نوشتن، همین و تمام

آن‌ها که زندگی را می‌نویسند لذت زندگی را استنشام می‌کنند

دنیای هر کتاب در نگاه اول دنیایی ساکت و ساده به نظر می‌رسد اما وقتی حرف از کتاب‌ها باشد، این سادگی جای خود را به تخیلی فوق‌العاده دلچسب می‌دهد. برای ساکنان همیشگی کتابخانه‌ها، هر کتاب مجالی است برای تجربه تخیل و احساساتی شگرف. همشهری نویسنده و فعال فرهنگی مان در شهرداری مشهد، خانم فائزه چشمه‌سنکی، از این گروه کتاب‌خوان‌ها و کتاب‌دارهاست.

می‌گوید رشته تحصیلی‌اش شیمی بوده است و در جواب کسانی که از او می‌پرسند شیمی چه ربطی به نویسندگی دارد لیخند می‌زند شاید چون خود فائزه چشمه‌سنکی بهتر از هر کس دیگری می‌داند کلمات وقتی در سرنوشت آدم باشند و دنیا‌شان کنی دیگر رهايت نمی‌کنند و همیشه با تو هستند. چشمه‌سنکی از دوران کودکی و اولین مواجهه‌اش با داستان این‌طور می‌گوید: فرزند اول خانواده بودم و هم‌بازی نداشتم. یک دنیا عروسک داشتم که ردیف‌شان می‌کردم گوشه اتاق و از صبح تا شب برایشان قصه می‌گفتم. به گفته مادر، آن‌قدر غرق این قصه گفتن می‌شدم که هر کس وارد خانه می‌شد تصور می‌کرد رادیو روشن است.

این قصه‌ها ساخته ذهن و تخیل کودکان من بود که شیطنت‌های زیادی هم داشتم. همین شیطنت‌ها باعث شده بود مادرم مجبور شود من را از یک دیو ساختگی به نام «آنی مانی» بترساند. غافل از اینکه همین عنوان «آنی مانی» بعدها شد اسم شخصیت‌های انیمیشنی ویژه کودکان سه تا شش سال که سال ۹۸ تولید شد و من نویسنده فیلم‌نامه‌اش بودم.

چشمه‌سنکی معتقد است وقتی به طور اتفاقی در دوران دانشجویی پوستری را دید که روی آن نوشته شده بود «نوشتن، همین و تمام» و نشانی کلاس‌های داستان نویسی را یادداشت کرد، مسیر زندگی‌اش تغییر کرد. می‌گوید: نمی‌دانستم آن ساختمان، آدم‌هایی که با آن‌ها آشنا شدم و آن روزها حالا می‌شوند احسن‌الحالی که حسرت تکرارشان را دارم. چشمه‌سنکی نویسنده خوش‌نام و متواضع خراسانی از سید سعید موسوی و مریم حسینیان در کسب تجارب ارزشمند نویسندگی و آنچه از ایشان آموخته است به نیکی یاد می‌کند.

او سال‌ها پای ثابت جلسات ادبی شهر بوده است، تجربه خبرنگاری و نویسندگی آیت‌ها و نمایشنامه‌های تاریخی مذهبی برای رادیو زیارت هم چنین فعالیت و کار اجرایی در برگزاری جشنواره‌های مختلف فرهنگی در کانون هنرمندان خراسان رضوی و شهرداری مشهد را در کارنامه خود دارد. هم‌اکنون هر هفته «سبک زندگی بر مبنای احادیث» به نویسندگی او از برنامه سخاخانه رادیو زیارت پخش می‌شود و به تازگی یک مجموعه دوجلدی از او با عنوان‌های «روی موج عشق تنظیمش کن» مجوز چاپ و انتشار گرفته است.

۲شنبه

۱۴ آذر ۱۴۰۱
۱۰ جمادی الاولی ۱۴۴۴
شماره ۲۸۲۷

(۸)

ضمیمه روزنامه شهرآرا

صاحب امتیاز:

شهرداری مشهد

مدیرمسئول:

سیدمیثم موسوی مهر

سردبیر:

سید سجاد طلوع هاشمی

دبیرضمانت:

ارژنگ حاتمی

دبیرضمیمه:

حمیده وحیدی

سیمای بیگانه زن ایرانی در سریال‌های خانگی



سیمای زن ایرانی در سریال‌های خانگی در دهه اخیر به شکل چشمگیری با دهه‌های قبل متفاوت شده است. اگرچه این بازتابی ممکن است مانند سایر تغییراتی که کم‌کم در فرهنگ یا آداب اجتماعی یا ... اتفاق افتاد رخ داده باشد و طبیعی به نظر برسد، در برخی سریال‌های خانگی، این تصویر در تولیدات اخیر سریال‌های نمایش خانگی یا حتی فیلم‌های سینمایی متفاوت و به شکل اغراق آمیزی با فضای عمومی یا بهتر بگوییم عرفی جامعه فاصله دارد. استفاده از پوشش‌های عجیب و غریب در برخی سریال‌های خانگی که زنان را به مثابه مدلینگ‌هایی ارائه می‌کند که پیش از نقش آن‌ها توجه مخاطب به سبک پوشش باز یگر جلب می‌شود یا استفاده از آرایش‌های غلیظ و سبک زندگی تجمل‌گرایانه‌ای که می‌توان



ملیحه جهانبخش خبرنگار

متعجب می‌شدیم، امروزه در برخی از سریال‌های خانگی زن ایرانی می‌تواند چه در نقش سیاه‌چهره خاکستری، در شرایطی که عصبی است، به سیگار پناه ببرد یا زن لاکچری داستان حتما در سکانسی از فیلم بالآخره سیگار می‌کشد! اگر بعد سلامت جسمی را کنار بگذاریم، ترویج چنین رویکردی نیز یکی از پدیده‌های دهه اخیر در سینما و نمایش خانگی است. اگر درباره مجموع مسائل تأمل ویژه‌ای داشته باشیم یک نکته اهمیت اصلی چنین بازتابی از تصویر زن ایرانی است. اگر منتقد نگاه تجاری به زنان به عنوان ابزار در رسانه‌های غربی هستیم، باید با حساسیت بیشتری جنبه تجاری نمایش خانگی را واکاوی کنیم که مبادا مسیر سینما و نمایش خانگی ما و تصویری که از زنان ارائه می‌کنیم خلاف کرامت زن مسلمان ایرانی باشد، زانی که هر کدام قهرمان داستان زندگی خود هستند و ممکن است با قهرمان‌های لاکچری نشین برخی از سریال‌های نمایش خانگی هیچ شباهتی نداشته باشند.

گفت نه فقط با طبقه متوسط جامعه که حتی با طبقه مرفه نیز فاصله چشمگیری دارد، از دیگر مواردی که به نظر می‌رسد به تأمل نیاز دارد. از سویی دیگر، در حوزه ارتباطات اجتماعی و سبک روابط، تصویری از روابط نامتعارف در برخی از سریال‌ها مخاطب را متعجب می‌کند. ادبیات گفت‌وگو و به کار بردن برخی شوخی‌های جنسی نیز از دیگر مسائلی است که می‌توان گفت در سال‌های اخیر نه تنها در سینما که در سریال‌های خانگی نیز به شکل دیالوگ‌های غیرعادی اما بسیار طبیعی میان زن و مرد رد و بدل می‌شود. بدون شک، تأثیر رسانه بر زندگی اجتماعی و ترویج یا قبح‌شکنی از برخی مسائل امری انکارناپذیر است. رسانه می‌تواند با ساختن یک تصویر از زنان یا یک سبک زندگی، خواسته یا ناخواسته برخی مسائل را عادی کند تا جایی که زن امروزی را دچار این تلقی کند که واقعیت جامعه آن چیزی است که می‌بیند، نه زندگی‌ای که خود در بطن آن قرار دارد. اگر نگاهی به برخی مصداق‌ها داشته باشیم، استفاده از سیگار در میان زنان در دهه اخیر در سریال‌های نمایش خانگی و حتی سینما عادی‌سازی شده است. اگر دو دهه قبل از دیدن چنین تصویری در سینمای ایران